

Farsi: Lowitja & Jerry

(Sermon by Cheryl Williams, preached at Footscray Baptist on July 12th, 2026 as part of NAIDOC Week – Matthew 13:1-9)

هفته گذشته ممکن است عبارت «۵۰ سال مرگبار» را شنیده باشید و از خود پرسیده باشید که این عبارت چیست.

امروز آخرین روز هفته نایداک است.

نایداک مخفف کمیته ملی بزرگداشت روز بومیان و ساکنان جزایر است. هفته نایداک هفته‌ای برای بزرگداشت اولین مردمان ما و فرهنگ‌ها، جوامع و دستاوردهای آنهاست. این هفته به عنوان جنبشی برای عدالت آغاز شد که از روز سوگواری در سال ۱۹۳۸ سرچشمه گرفت، زمانی که رهبران بومی از جمله ویلیام کوپر خواستار به رسمیت شناختن بومیان و ساکنان جزایر تنگه تورس و حقوق بشر آنها شدند. اکنون زمان جشن، یادبود و حمایت است.

موضوع امسال ۵۰ سال مرگبار است. برای بومیان، کلمه مرگبار به معنای - عالی، عالی و قوی - است. بیش از این، از انعطاف‌پذیری، مقاومت در برابر مخالفت و بی‌عدالتی سخن می‌گوید.

و جشن ۵۰ سال کشتار، امروز صبح می‌خواهم شما را با دو رهبر بومی بابتیست آشنا NAIDOC به افتخار هفته کنم و کمی از داستان آنها را برایتان تعریف کنم.

در حالی که داستان‌های آنها کاملاً متفاوت از یکدیگر است، اما با داستان‌های بسیاری از هم‌نسل‌هایشان بی‌شباهت نیستند و در حالی که شامل داستان‌های وحشتناکی در مورد زندگی به عنوان بومی در این کشور هستند، فکر می‌کنم آنها همچنین افرادی امیدبخش و الهام‌بخش برای ما هستند.

من در طول سال‌ها با هر دوی این افراد ملاقات کرده‌ام و هر دو را جذاب، دلسوز و خردمند یافته‌ام.

لویتجا اوداناهو در سال ۱۹۳۲ در یک گاوداری در جنوب استرالیا از یک مادر بومی ایرلندی که اجاره یک مزرعه را داده بود، به دنیا آمد. او یکی از شش فرزندی بود که هرگز توسط پدرشان به طور عمومی مورد تقدیر قرار نگرفتند. او در سال ۱۹۲۷ دو فرزند بزرگتر را به ماموریت بومیان متحد تحویل داد. وقتی لویتجا دو ساله بود، او و دو خواهر بزرگترش از مادرش جدا شده و به خانه کولبروک منتقل شدند، جایی که او با خواهر و برادرهای بزرگترش ملاقات کرد و نام جدیدی (لوئیس) و تاریخ تولد جدید ۱ آگوست ۱۹۳۲ به او داده شد. او تا ۳۳ سال دیگر مادرش را ندید. برخلاف دیگران، او از زندگی در خانه نسبتاً راضی بود و تحصیلات خوبی داشت و با مدرک فارغ‌التحصیلی فارغ‌التحصیل شد. در شانزده سالگی غسل تعمید داده شد.

در شانزده سالگی، مانند دختران همسن خود، برای خدمتکاری به یک خانواده سفیدپوست فرستاده شد. لویتجا می‌خواست پرستار شود و پس از دو سال به عنوان کمک پرستار شروع به کار کرد. سپس برای پرستاری دانشجوی در آدلاید درخواست داد، اما آنها زنان بومی را نمی‌پذیرفتند. آنها در صورتی او را می‌پذیرفتند که بومی بودن خود را امضا کند، کاری که او از انجام آن امتناع ورزید و او را به سمت شرکت در سازمان‌هایی که برای حقوق بومیان کار می‌کردند، سوق داد. پس از ارائه برخی اظهارات به افراد صاحب قدرت، او سرانجام برای آموزش پرستاری پذیرفته شد و احتمالاً اولین فرد بومی بود که پذیرفته شد. پس از حدود ۱۰ سال، او پرستار مسئول شد.

در سال ۱۹۶۲، او به عنوان پرستار با ماموریت برون مرزی بابتیست به آسام هند رفت. جنگ در آنجا این ماموریت را کوتاه کرد و او به استرالیا بازگشت. او احتمالاً دوباره اولین فرد بومی بود که در ماموریت برون مرزی بابتیست در خارج از کشور خدمت کرد.

پس از بازگشت، او حرفه خدمات عمومی خود را به عنوان رابط بومیان و مسئول رفاه آغاز کرد، در این زمان بود که فهمید نام واقعی او لوویتجا است و مادرش هنوز زنده است. او رئیس بنیانگذار کنفرانس ملی بومیان و سپس رئیس

(بود. در آن زمان، او پاسخ گروه‌ها را به کمیسیون سلطنتی در مورد ATSIC کمیته بومیان و جزایر تنگه تورس) مرگ بومیان در بازداشت ارائه داد. او اولین استرالیایی بومی بود که در سازمان ملل سخنرانی کرد. او بخشی از تیمی بود که با دولت در مورد عنوان بومی مذاکره می‌کرد. او اولین فرد بومی بود که در سال ۲۰۰۰ به عنوان بخشی از جشن‌های روز استرالیا سخنرانی کرد. کوین راد، نخست وزیر وقت، پیش از برگزاری مراسم «عذرخواهی از نسل رفته شده» در سال ۲۰۰۸، از او مشورت خواست.

در سال ۱۹۹۸، او به عنوان گنجینه ملی زنده اعلام شد. او مارتین لوتر کینگ، دزموند توتو، نلسون ماندلا، دان دانستان و پل کیتینگ را در میان کسانی که الهام‌بخش او بودند، نام برد.

او در سال ۱۹۷۹ ازدواج کرد اما فرزندی نداشت. زنی که زندگی خود را صرف کار برای سلامت و رفاه همه، به ویژه برادران و خواهران بومی خود کرد. زنی که بذر عشق خدا را گرفت و آن را در سراسر کشور و تا هند گسترش داد.

جری جانگالا چند سال بعد از لوویتجا، در سال ۱۹۳۵، کمی بیشتر در شمال، در قلمرو شمالی به دنیا آمد. او در بوته‌زار با خانواده‌اش بزرگ شد، شکار می‌کرد و روش‌های سنتی مردمش را یاد می‌گرفت. زندگی‌ای که او آن را شاد توصیف کرد و جایی که آنها هر آنچه می‌خواستند داشتند، جایی که یاد گرفت در بیابان زنده بماند و کجا آب پیدا کند. او در تپه ویو به عنوان یک کشیش پذیرفته شد. او قبل از اقامت در لاجامانو که در شمال غربی آلیس اسپرینگز واقع شده است، در اطراف آلیس اسپرینگز، یوئندومو، تننت کریک، ویو هیل سفر کرد و اساساً در صحرای تانامی و بیشتر پیاده روی کرد. او تا نوجوانی با هیچ سفیدپوستی روبرو نشد و سوار شدن بر کامیون‌ها برایش ترسناک بود زیرا به نظر می‌رسید که بوته‌زار به سمت او می‌آید! او در ساخت برخی از ساختمان‌ها در لاجامانو کمک کرد و در ازای آن جیره غذایی دریافت کرد اما هیچ پولی دریافت نکرد. او در توصیف زندگی خود گفت: «زندگی ما تغییر کرده و آسان‌تر شده است، اما همه چیز بهتر نیست. زندگی قدیمی ما زندگی خوبی بود، ما آزاد، سالم و قوی بودیم و نباید این را فراموش کنیم.» جری اکنون یک ریش سفید و کشیش در لاجامانو است و به دلیل خدماتش به جامعه بومی از طریق اتحادیه دریافت کرده است. او نقاشی می‌کند، بومرنگ می‌سازد، معلم، وکیل و مربی OAM بابتیست قلمرو شمالی، نشان مردم خود است و به دانشگاهیان کمک می‌کند تا فرهنگ وارلپیری را درک کنند. در حال حاضر، هیئت بابتیست استرالیا با کمک او در حال نوشتن زندگینامه‌اش است، از شکارچی کوچ‌نشین گرفته تا بزرگ جامعه و کشیش مسیحی.

یکی دیگر از بومیانی که زندگی خود را صرف پخش بذر عشق خدا در جامعه‌اش کرده است.

دو انسان بسیار متفاوت، دو زندگی بسیار متفاوت اما دو نفری که تمام عمر خود را به خدا و مردم خود خدمت کردند.

بنابراین، در این یکشنبه گذشته، بیایید این دو نفر را که در طول زندگی خود به عنوان اعضای بابتیست، عشق را گسترش داده و از عدالت و حقوق برادران و خواهران خود دفاع کرده‌اند، گرامی بداریم و به آنها ادای احترام کنیم. باشد که ما نیز همین کار را انجام دهیم.